

استعمار انگلیس

و حکومت شیعی اَود (۱۷۲۲-۱۸۵۶ م)

دکتر محمدحسین منظور الاجداد / منصور طرفدارای

استادیار دانشگاه تربیت مدرس / دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

حکومت شیعی «اَود» توسط یک ایرانی به نام میرمحمدامین ملقب به سعادت‌خان در سال ۱۷۲۲ میلادی در منطقه اَود هند تأسیس شد. جانشینان سعادت‌خان تا سال ۱۸۱۹ به صورت نمادین خود را نایب و نماینده امپراتوری مغول دهلی قلمداد می‌کردند و عنوان نواب را برگزیده بودند؛ اما از این سال تا ۱۸۵۷ به تشویق انگلیسی‌ها، از عنوان پادشاه که به منزله اعلام استقلال از امپراتوری مغول محسوب می‌شد، بهره گرفتند.

ارتباط این حکومت با کمپانی هند شرقی به عنوان نماینده استعمار انگلیس، زمانی آغاز شد که نواب شجاع‌الدوله در حمایت از حکمران پناهنده بنگال، میرقاسم در نبرد بکسر با انگلیسی‌ها روبرو شد و شکست او منجر به تن دادن به معاهده بنارس (۱۷۶۵) گردید که بر اساس آن امتیازات گسترده‌ای به انگلیسی‌ها واگذار شد. از این زمان، انگلیسی‌ها با معاهدات متعدد و از جمله امتیاز استقرار نماینده انگلیس در دربار اود و نفوذ در مقامات بلندپایه، در ابتدای سده نوزدهم آن را تحت‌الحمایه خویش ساختند و در نهایت این حکومت را که برای شیعیان هند اهمیت خاصی داشت، در سال ۱۸۵۷ م از میان برداشتند.

کلیدواژه‌ها: هند، حکومت شیعی اود، کمپانی هند شرقی، استعمار انگلیس.

مقدمه

مرگ اورنگ زیب و زلزله در ارکان امپراتوری مغولان هند (۱۵۲۶-۱۸۵۷ م) شرایط را برای مداخلات بیگانگان و نیروهای گریز از مرکز داخلی فراهم ساخت. مسئولیت بخشی از این وضعیت به سیاست‌های اشتباه اورنگ زیب برمی‌گشت که از یک سو با حذف حکومت‌های شیعی منطقه دکن، از جمله عادلشاهیان (۱۶۸۶ م) و قطبشاهیان (۱۶۸۸ م) نیروی عظیم مردمان جنگجوی ناحیه کوهستانی غرب دکن را تحت عنوان گروه قومی ماراتاها (Marathas) به زیان امپراتوری وارد عرصه تحولات هند کرد و از سوی دیگر با میدان دادن به گروه‌های متعصب و متشرع دربار و اعمال تعصب و سخت‌گیری و کنار گذاشتن سیاست تسامح و مدارای نسبی اجداد خود، موجبات نارضایتی گسترده هندوها را فراهم آورد (Campbell, 1852, p. 18). این نارضایتی‌ها در رفتار توأم با آزار و اذیاء مسلمانان توسط ماراتاها در منطقه دکن و شمال غربی هند و سیک‌ها (Siks) در پنجاب خود را نشان داد.

از پدیده‌های دیگر بعد از مرگ اورنگ زیب، سوای رها شدن گروه‌های قومی و مذهبی، شکل‌گیری حکومت‌های محلی بود؛ در واقع امپراتور اورنگ زیب با تقسیم قلمرو بین فرزنداناش تحت ریاست عالیه معظم پسر بزرگش (دولافوزا، ۱۳۱۶، ص ۱۹۴). نشان داد که دیگر نمی‌توان این قلمرو وسیع را صورت متمرکز از دهلی اداره نمود. این تجزیه، بیشتر به جغرافیای وسیع هند مربوط می‌شد که در طول تاریخ، قلمرو حکومت‌های محلی بود و کمتر شاهد حکومت مرکزی بود؛ البته تحلیل‌های ساختاری از جامعه هند، این وضعیت را به نظام کاستی ربط می‌دهند و معتقدند: این نظام تمام نیازهای سیاسی، اقتصادی و مذهبی فرد را از تولد تا مرگ تحت پوشش قرار می‌داد و نه تنها نیاز حکومت مرکزی را مرتفع می‌ساخت، بلکه آن را زائد تلقی می‌کرد (مور، ۱۳۶۹، ص ۲۲۸).

حکومت شیعی آوَد و استعمار انگلیس

از جمله حکومت‌هایی که بر ویرانه‌های امپراتوری رو به احتضار مغولان هند پدید آمد، حکومت شیعی در ایالت آوَد بود. «اود» که نام خود را از آوودپای باستانی گرفته بود، از نظر جغرافیایی از شمال به نپال و ایالت آگره و از شرق به گوراخپور و بنارس و از غرب به باریلی و آگره و در نهایت از جنوب به الله‌آباد محدود می‌شد (Imperial Gazetteer of India, vol 19, p. 277) و میرمحمد امین بنیانگذار این حکومت در سال ۱۷۰۸ مقارن دوران حکومت بهادرشاه، از زادگاه خود نیشابور خراسان به هند مهاجرت کرد و در دوران امپراتوری فرخ سیر در شرایطی که سادات بارهه به‌ویژه حسینعلی خان و عبدالله خان دو صحنه‌گردان اصلی حکومت فرخ سیر به دنبال جذب افراد کارآمد به‌ویژه در میان شیعیان بودند، با عنوان سعادت خان فرصتی برای خودنمایی در عرصه تحولات هند پیدا کرد. روایت مشهور، حکایت از پایگاه اجتماعی نسبتاً بالای خانوادگی او دارد و به‌ویژه بر این نکته تأکید می‌کند که پدرش میرزا نصیر از خدمتگزاران نسبتاً حائز اهمیت بهادرشاه بوده و این جایگاه پدر، فرصتی پیش آورد تا میرمحمد امین با استفاده از آن، پلکان ترقی را طی کند.

الکساندر داو محقق برجسته تاریخ هند، این روایت تاریخی را به چالش می‌کشد و معتقد است: سعادت خان از پایگاه خانوادگی چندان ممتازی برخوردار نبود و پدرش میرزا نصیر تنها دستفروش دوره‌گردی بوده که بین ایران و هند رفت و آمد می‌کرده است و آن دسته از روایات که حکایت از جایگاه بالای خانوادگی سعادت خان دارند، ساخته و پرداخته مورخان در عهد شجاع‌الدوله سومین نواب اود است (Irwin, 2007, p.77).

اینکه در منابع عصر بهادرشاه ذکر می‌شود از میرزا نصیر نیامده و میرمحمدامین بعد از سال‌ها تلاش به موقعیت بالای نظامی دست می‌یابد، تحلیل داو را برای محقق پذیرفتنی‌تر می‌نماید. می‌توان حدس زد میرزا نصیر بر اثر تجارت و داد و

ستد، با برخی درباریان آشنایی یافته و همین، زمینه اولیه‌ای شده است تا میرمحمد امین را به هند و دربار هندوستان متصل کند.

البته ایرانیان متعددی قبل از سعادت خان و حتی در یک مورد، بعد از او در هند به راحتی به تشکیل حکومت پرداخته‌اند که در این راستا می‌توان به تشکیل حکومت توسط آقا فتحعلی پیلهور اصفهانی اشاره کرد. نامبرده متعاقب شورش بزرگ ۱۸۵۷ م و زمانی که راجه منطقه کمبایح، از ترس انگلیسی‌ها شهر را رها کرده بود، به کمک چند تاجر سرکه فروش و محدود مسلمانان آنجا، شهر را گرفت و حکومت کمبایح را تأسیس نمود (حجازی، ۱۳۷۹، ص ۶۴-۷۲).

این قضیه شاید به ساختار جامعه هند برمی‌گشت که به قولی «معنی خودسری و ریاست را نفهمیده‌اند و لذا هرکه از برون درآمده بر ایشان چندی حکومت کرده است» (کرمانشاهی، ۱۳۷۵، ص ۱۸۶). به‌رحال میرمحمد امین با لقب سعادت خان در دوره فرخ سیر ظاهر شد و نخستین مقام مهم وی فرماندهی گارد پیاده نظام امپراتور فرخ سیر به نام «والاشاهی» بود؛ سپس به فرماندهی نظامی شهر بیعانه، منطقه‌ای ناآرام در ایالت اکبرآباد انتخاب شد و در آنجا بیش از پیش لیاقت و شایستگی خود را نشان داد (Hussein khan, 1831, p.240) ظاهراً او که به کمک سادات شیعی بارهه مدارج ترقی را طی کرده بود، چندان به آنها وفادار نماند و به محمدشاه دشمن سرسخت آنها پیوست (هالیستر، ۱۳۷۳، ص ۱۷۳).

خیانت که گاه رکن اصلی ارتقا محسوب می‌شود، در رسیدن او به ولایتداری اود بالقب برهان‌الملک در سال ۱۷۲۲ اهمیت بسزاداشت، (Qaureshi 2003, P.1) توضیح بیشتر آنکه: محمدشاه جانشین فرخ سیر به کمک سعادت خان و نظام‌الملک رقیب بلندپایه او، توانست به سلطه سادات بارهه بر سلطنت خاتمه دهد و با واگذاری اود به سعادت خان و حیدرآباد دکن به نظام‌الملک به عنوان پادشاه همکاری آنان، زمینه شکل‌گیری دو حکومت اسلامی نظام‌های حیدرآباد دکن و نوابان شیعی اود را فراهم سازد. سعادت خان توانست در اود زمینداران

محلی را که در آن شرایط آشفته چندان از حکومت مرکزی فرمانبری نداشتند، «سر جای خود نشاند» و ضمن برقراری آرامش در منطقه، شالودهٔ حکومت خانوادگی خود را در آنجا پایه‌ریزی کند (کرمانشاهی، همان، ص ۲۹۶).

بعد از مرگ مرموز سعادت خان، متعاقب تهاجم نادر به دهلی، برادرزاده و دامادش میرزامحمد مقیم که اندکی قبل از این تاریخ به هند آمده بود، با عنوان صفدر جنگ بر مسند نوایی اود نشست. او بر اثر شایستگی و لیاقتی که در آن دوران هرج و مرج مقارن تهاجم احمدشاه ابدالی حاکم افغانستان و قوم هندوی ماراتا از خود نشان داد، در کنار حکمرانی اود به وزارت امپراتور دهلی، یعنی عالمگیر ثانی هم برگزیده شد؛ بدینسان او به عنوان مهم نواب وزیر - که میان حکومت‌های محلی هند مشروعیت و امتیاز خاصی به او بخشید که حتی سعادت خان هم به رغم تلاش فراوان به آن نرسیده بود - نائل آمد؛ هرچند درگیر شدن او در تحولات سیاسی و نظامی هند، کمتر به او مجال داد تا به قلمرو اود بپردازد؛ با این‌همه شهری بزرگ را برای پایتختی اود طراحی کرد و نام آن را به یاد روستایی نزدیک تربت حیدریه (همان، ص ۲۹۶) فیض آباد گذاشت؛ البته بعدها آصف‌الدوله نواده او و چهارمین نواب، پایتخت را به شهر کهن لکنهو منتقل ساخت.

بعد از مرگ صفدر جنگ در سال ۱۷۴۵ م فرزندش شجاع‌الدوله جانشین او گشت. در این دوره بود که مناسبات اود با استعمار انگلیس و نماینده آن کمپانی هند شرقی وارد مرحله پرتهاپ شد. این کمپانی توسط حدود دویست سهامدار کوچک و بزرگ در ابتدای سده هفدهم با فرمان ملکه الیزابت تشکیل شده بود (گاردنر، ۱۳۸۳، ص ۲۹) و دو هدف عمده را تعقیب می‌کرد: یکی تجارت با شرق و دیگری سلطه بر مناطقی که یا به قول نویسنده مسلمان «بی‌صاحب» (شوشتری، ۱۳۶۳، ص ۲۴۹) بود یا از طریق امتیازات یا خرید آنها به دست می‌آمد. کمپانی در سدهٔ هفدهم از یک طرف موفق شد مخالفان داخلی و رقبای خود در انگلستان - که عمدتاً به خاطر قرار گرفتن انحصار تجارت سودآور هند در دست کمپانی از

آن ناراضی بودند - را کنار بزند و گذشته از آن با کسب امتیازاتی نظیر ضرب سکه، برپایی دادگاه‌های نظامی، اجازه جنگ و صلح و نگهداری ارتش و ناوگان دریایی مخصوص خود، عملاً به صورت یک حکومت سیار انگلیسی درآید. کمپانی در طی نیمه اول سده هجدهم، با استفاده از شرایط نابسامان امپراتوری مغولان هند و استفاده از زیرکانه از اختلافات قومی و مذهبی و با استفاده از سربازان بومی یا سپوی (برگرفته از کلمه سپاهی در زبان فارسی) جایگاه خود را در شبه‌قاره تثبیت کرد و در نهایت در نیمه دوم سده هجدهم از مقام یک شرکت به ظاهر تجاری، به حکمرانی بر هند تغییر جهت داد.

شجاع‌الدوله هنگامی که امپراتور عالمگیر ثانی به دنبال اختلافاتش با غازی‌الدین نواب منطقه اکبرآباد زندانی شد و به قتل رسید، پسرش علی گوهر را در رسیدن به مقام امپراتوری یاری رساند و او را با عنوان شاه عالم بر تخت سلطنت متزلزل دهلی نشانید. با این اقدام، از یک سو خلاً امپراتوری بعد از عالمگیر ثانی را پر کرد و از سوی دیگر با پذیرش وزارت او عنوان مهم نواب وزیر را به دست آورد (Irwin, p. 81).

نخستین رویارویی شجاع‌الدوله و حکومت اود با انگلیسی‌ها، زمانی به وقوع پیوست که قاسم علیخان نواب منطقه بنگال که بعد از نبرد پلاسی ۱۷۵۷ م تحت سلطه انگلیسی‌ها قرار گرفته بود، برای رهایی از سلطه آنان به شجاع‌الدوله پیوست (Oman chandwick, 1972, p.566).

شجاع‌الدوله که نفوذ تدریجی کمپانی را در «اود» نیک دریافته بود، درخواست یاری نواب بنگال را پذیرفت و به همراه امپراتور شاه عالم در منطقه‌ای به نام «بکسر» با انگلیسی‌ها روبرو شد که در این جنگ هم انگلیسی‌ها مثل نبرد پلاسی با توطئه و دسیسه و پرداخت رشوه به فرماندهان سپاه شجاع‌الدوله پیروز شدند و شاه عالم و شجاع‌الدوله نیز هر دو گرفتار انگلیسی‌ها شدند. شورای کلکته امپراتوری شاه عالم را تأیید کرد و مستمری سخاوتمندانه‌ای برای او در نظر گرفت؛ در عوض

امپراتور هم طی فرمانی حاکمیت انگلیسی‌ها بر بنگال و همچنین جمع‌آوری مالیات بیهار و اوریس را به آنان واگذار کرد. در قبال شجاع‌الدوله، انگلیسی‌ها با وساطت امپراتور، معاهده معروف ۱۷۶۵ م را منعقد ساختند که این پیمان سرآغاز دسته‌ای از معاهدات پیاپی و پیچیده بود که حکومت اود را به کام سلطه انگلیسی‌ها کشاند.

بر اساس این معاهده، نواب متعهد شد شهر مهم بنارس و منطقه غازی‌پور را به انگلیسی‌ها واگذار کند؛ همچنین کمپانی هند شرقی که از یکسو تحت فشار سهامداران شرکت در لندن و از سوی دیگر برای پرداخت هزینه پیشروی بیشتر در هند نیاز مبرم به پول داشت، مبلغی سنگین از نواب شجاع‌الدوله بابت برگرداندنش به حاکمیت اود دریافت کرد و در کنار آن، حق تجارت آزاد در سراسر قلمرو او را به دست آورد، (zastoupil 1998, p.88) ظاهراً برای جلوگیری از وقوع هر نوع ناآرامی، بخشی از معاهده با تأخیر انجام شد؛ به همین دلیل سه سال بعد، یعنی در سال ۱۷۶۸ م شجاع‌الدوله طبق معاهده مذکور موافقت نمود ارتش خود را به ۳۵ هزار نفر کاهش دهد.

نفوذ و گسترش تدریجی انگلیسی‌ها در اود به اینجا ختم نشد. در سال ۱۷۷۳ م معاهده جدیدی بین انگلیسی‌ها و شجاع‌الدوله به امضاء رسید که بر اساس آن، نماینده انگلیسی (Resident) در دربار اود منصوب شد که وظیفه ظاهری‌اش تحکیم مودت و دوستی طرفین بود؛ اما در اصل کار او گزارش تحولات و رویدادهای دربار اود به کلکته، مقر فرماندار کل انگلیسی هند بود.

از دیگر اقدامات این نماینده، نفوذ در شخصیت‌های بلندپایه دربار اود در جهت منافع انگلیسی‌ها و استفاده یا به وجود آوردن فرصت‌های طلایی نظیر کشمکش‌های جانشینی و در نهایت مداخله در امور داخلی آن حکومت بود (qaisar, 1996, p.18) از دیگر تعهدات اود بر اساس معاهده مذکور، اجازه استقرار نیروهای کمپانی در قلمرو اود بود. از آنجا که وظیفه ظاهری این نیروها محافظت از قلمرو نواب بود، پرداخت هزینه سنگین این نیروها را که در عمل همواره در

خدمت مقاصد خود انگلیسی‌ها بودند، برعهده نواب قرار گرفت (Ibid). در سال ۱۷۷۴ م هستینگز نخستین فرمانروای انگلیسی هند، برای توجیه حضور سربازان انگلیسی در اود و در راستای سیاست به جان هم انداختن حکام محلی، شجاع‌الدوله را در نقشه‌اش برای حمله به «روهیلکند» قلمرو روهیله‌ها که قومی افغان بودند، یاری کرد.

ظاهراً شجاع‌الدوله بعد از شکست «بکسر» برای جلب اتحاد روهیله‌ها در برابر انگلیسی‌ها به روهیلکند رفته بود، اما آنها آداب مهمان‌نوازی برادر دینی خود را فراموش کرده بودند و قصد داشتند ضمن غارت اردوی نواب، او را به انگلیسی‌ها تحویل دهند (singah, 2003, p.42).

تهاجم مشترک سپاهیان انگلیسی و اود به روهیلکند بسیار بیرحمانه بود. بنا به گفته سربازی انگلیسی، شقاوت و بیرحمی‌ای که ما در این مملکت کردیم، فقط از «دل‌هایی نشأت می‌گیرد که به کلی عاری از عواطف انسانی باشند». در جایی دیگر این سرباز می‌گوید: «من با آن همه قوت قلب و جلادت که دارم، معه‌ذا نتوانستم از آنچه بر روهیله رفت، از گریه خودداری کنم» (محمدغبار، همان، ص ۴۱۹). ظاهراً نواب از تهاجم به روهیلکند توانست ضمن گرفتن انتقام از آن قوم، قلمرو خود را گسترش دهد و خزانه خود را از تاراج اموال روهیله‌ها سرشار سازد (Commans, 1995, p.175). انگلیسی‌ها هم توانستند با هزینه نواب، به حیات یک حکومت اسلامی دیگر در هند خاتمه دهند و چنانچه در مباحث آینده خواهد آمد، هر دو دستاورد نواب، یعنی قلمرو روهیله و خزانه سرشارش را از جانشینانش پس بگیرند.

بعد از مرگ نواب شجاع‌الدوله (۱۷۷۵ م) پسرش آصف‌الدوله به کمک مادر پرنفوذش باهو بیگم ملقب به «جناب عالیہ متعالیہ» به رغم فرزند دیگر نواب، یعنی سعادت علی‌خان که مادرش یک زن غیررسمی یا «خورد محل» بود، بر مسند نوبت اود نشست. بر اساس یک دیدگاه باهو بیگم با دخالت‌هایش و کنار

گذاشتن سعادت علی حکومت اود را به ویرانی کشاند (Qureshi, op.cit, p. 192) او با روی کار آوردن آصف‌الدوله باعث شد انگلیسی‌ها به «مراد دل خود برسند» (کرمانشاهی، پیشین، ص ۲۹۹) و با اجرای یکی دیگر از سیاست‌های خود، یعنی نفوذ در میان مقامات بلند پایه اود بیش از پیش سلطه خود را بر آن کشور مستحکم سازند. از جمله مقامات عالیة اود که به لحاظ اهمیت، بعد از نواب قرار می‌گرفت، «نایب نواب» بود که با کنترل سپاه و نظارت بر امور دیوانی و کشوری، موقعیتی معادل صدراعظم داشت. انگلیسی‌ها در وهله اول روی این مقام سرمایه‌گذاری کردند که به نظر می‌رسد کار پیچیده‌ای نبود؛ چرا که ژان بریستو نماینده انگلیس خیلی زود با مختارالدوله نخستین نایب سازش کرد و هرکاری که می‌خواست، در قلمرو نواب انجام داد (Qureshi, op.cit, p. 198) و سرانجام کار به جایی رسید که خود آصف‌الدوله بریستو را برادر خود و همه کاره حکومت دانست و توصیه‌های او را مو به مو انجام می‌داد (Ibid, p.125).

از دیگر شخصیت‌های تحت نفوذ انگلیسی‌ها در دربار اود که در راستای مصالح انگلیسی‌ها حرکت می‌نمود، فردی به نام حسن رضاخان بود. از جمله خدمات مهم او اینکه: بعد از آنکه بنارس از اود جداگشت و ضمیمه قلمرو کمپانی شد، مردم بنارس علیه زیاده‌خواهی‌های انگلیسی‌ها قیام کردند و هستینگز طراح امپراتوری هند بریتانیا را دستگیر نمودند. در این شرایط حساس که سلطه انگلیسی‌ها در محاق تردید افتاده بود، «حسن رضاخان ابله وساطت کرد و خود را بر پای نواب انداخت که مناسب آن است که حضور جان‌بخشی‌گورنر بفرمایند و او را از این مهلکه نجات دهند» (کرمانشاهی، همان، ص ۳۲۴) و بدین ترتیب فرصتی تازه به هستینگز بخشید تا پایه‌های استعمار انگلیس را در هند محکم سازد. حسن رضاخان به شدت مورد حمایت انگلیسی‌ها بود و حتی وقتی نواب آصف‌الدوله خواست او را از منصب نیابت عزل کند، انگلیسی‌ها به شدت با این تصمیم نواب مخالفت کردند.

از دیگر شخصیت‌های تحت نفوذ انگلیسی‌ها فضل حسین خان کشمیری بود که بنا به گفته‌ای در ترجیح دادن منافع انگلیسی‌ها بر حکومت اود، تردیدی به خود راه نمی‌داد (Qureshi, Ibid, p. 151) مشکل دیگر، بحث بدهی‌های آصف‌الدوله به انگلیسی‌ها بود که همواره یکی از دغدغه‌ها و نقاط ضعف او در اطاعت از انگلیسی‌ها محسوب می‌شد. این بدهی‌ها که از طریق حساب‌سازی بابت هزینه‌های سپاه انگلیسی و نظایر آن دائماً میزان آن رو به افزایش بود، از سال ۱۷۶۴ م به بعد تعادل موجود بین نوابان اود و زمینداران بزرگ را به هم زد؛ به این صورت که اخذی‌های انگلیسی‌ها به بهانه‌های مختلف، موجب افزایش مالیات‌ها می‌شد؛ در نتیجه ملاکان که از افزایش روزافزون مالیات‌ها خشمگین بودند، از پرداخت مالیات خودداری می‌کردند و دست به شورش می‌زدند. شورش آنها از یک سوباعث اخلاص و کاهش مالیات می‌شد و از سوی دیگر انگلیسی‌ها با کمک به سرکوب این شورش‌ها، هزینه‌های جدیدی برای نواب به وجود می‌آوردند؛ در نتیجه نواب همواره مقروض، از هر حیث تسلیم آنها می‌شد (Tuk, 1998, p.123)

درآمد سالیانه اود در آغاز نفوذ انگلیسی‌ها، سه میلیون لیره استرلینگ بود که با گسترش یافتن نفوذ انگلیسی‌ها در سال ۱۷۷۹ م درآمد آن به یک میلیون و پانصد هزار لیره استرلینگ کاهش یافت. در همین سال، بنا به گزارش یک انگلیسی مستقر در اود، از این یک میلیون و پانصد هزار لیره چیزی حدود یک میلیون و سیصد هزار لیره آن بابت بخشی از قروض به کمپانی داده شد و تنها یکصد و چهل هزار لیره برای مخارج دربار و خانواده نواب و کارهای اداری و هزینه‌های عمومی باقی ماند (Bruke, 2007, p.95) در این شرایط، هنگامی که هستینگز به نواب فشار آورد تا بخشی دیگر از طلب‌هایش را به کمپانی بپردازد، نواب طی نامه‌ای به فرمانروای انگلیسی نوشت: «دو سال است که خانواده نواب سابقه در تنگی معیشت افتاده و معاش عمال دولت معوق مانده، تأدیه قروض محال‌گردیده، مالیات یک میلیون کسر کرده و زراعت خراب شده» است. او در ادامه می‌گوید: «من

اکنون با قلت عایدی که دارم، از عهده مصارف اهل و عیال خود نیز به در شدن نمی‌توانم». پاسخ هستینگز کوتاه و مختصر بود: «خوبی و بدی زندگانی نواب به من ارتباط ندارد؛ چیزی که به من مربوط است، احتیاج عظیمی است که به پول دارم» و به دنبال آن شخصاً به اود رفت و آصف‌الدوله را مجبور کرد تا باشکنجه اهل حرم خود، پول به دست بیاورد. ظاهراً اقدام هستینگز موفقیت آمیز بود؛ چه اینکه از فروش زیورآلات و وسایل اهل حرم، مبلغی به ارزش ۵۵۰ هزار پوند نصیب انگلیسی‌ها شد که از این مبلغ یکصد هزار پوند سهم هستینگز شد (محمدغبار، ۱۳۵۹، ص ۴۱۹).

مرگ آصف‌الدوله و طرح بحث جانشینی که همواره یکی از محاذی مهم انگلیسی‌ها در نفوذ به هند و اساساً شرق محسوب می‌شود، آنها را به تکاپو انداخت. به دنبال مرگ نواب، بر اساس وصیت او و البته تحت تأثیر حکم باهو بیگم مذکور و تأیید همه کارگزاران حکومت اود، فرزندش وزیر علی رسماً به مسند نوایی اود نشست. وزیر علی که شخصیتی ضد انگلیسی و سرسخت بود، با کنار زدن شخصیت‌های طرفدار انگلیس، از جمله حسن رضاخان و تفضل حسین‌خان موجبات خشم آنها را فراهم آورد؛ در نتیجه آنها به بهانه اینکه او «گروهی از ارادل و اوباش را به دور خود جمع کرده و به عیاشی مشغول شده، از او کناره‌گیری کردند». به دنبال آن، سرجان شور فرمانروای انگلیسی و جانشین هستینگز به سرعت خود را به پایتخت، یعنی لکنهو رساند تا بر توطئه‌ای نظارت کند که در آن مخالفان وزیر علی «مجله و استشهادی نوشتند که بر اساس آن، به ثبوت می‌رسید که اساساً وزیر علی فرزند واقعی نواب مرحوم نیست و جناب عالی و تمام سرداران آن را مهر کرده و به شور سپردند» (کرمانشاهی، همان، ص ۳۳۴).

سرجان شور سرانجام موفق شد بر اساس این ادعای عجیب، ضمن اثبات فقدان مشروعیت وزیر علی او را برکنار کند و سعادت علی، فرزند شجاع‌الدوله و برادر آصف را به جای او به نوایی برگزیند (Om parakash, Ibid, P.112) علل برکناری وزیر علی تأمل بیشتری می‌طلبد. در واقع یکی از عوالم اصلی برکناری او

را فساد و عیاشی دانستند که البته امر تازه‌ای نبود و فساد در دربار غالب نوابان و شاهان اود، امری رایج بود. آیا منظور از ارادل و اوباش شخصیت‌های ضد انگلیسی چون محمدعلی بهبهانی بوده است؟ باید گفت: اینکه مخالفان وزیرعلی از ترس فساد عظیم خلق، به حيله گری متوسل شدند (کرمانشاهی، همان، ص ۳۳۹)، حکایت از محبوبیت و مشروعیت او نزد مردم دارد که البته مدتی بعد در حمایت از او شورش کردند و توسط انگلیسی‌ها سرکوب شدند. از آن گذشته به فرض اینکه او فرزندخوانده نواب پیشین بود، فرزندخواندگی در هند یک رسم پذیرفته شده بود و بنا به گفته‌ای، اکثر عوام فرزندخوانده را مثل فرزند واقعی بر سایر اقارب مقدم می‌دانستند (همان)؛ با این توضیح که بسیاری از حکمرانان هندی که فرزند نداشتند، با انتخاب فرزندخوانده، جانشینی خود را به او منتقل می‌کردند. بعدها در نیمه سده نوزدهم دالهوری برای آنکه حکومت‌های بدون وارث را به قلمرو حاکمیت مستقیم انگلیسی‌ها ملحق کند، رسم فرزندخواندگی را حذف کرد که البته این اقدام او، از عوامل عمده‌ای بود که باعث وقوع شورش سال ۱۸۵۷ م شد. در واقع سعادت علی بعد از کنار گذاشته شدنش از نوابی اود، بعد از مرگ شجاع‌الدوله به کلکته رفت و مدت بیست سال نزد انگلیسی‌ها از جمله هستینگز و شور به انتظار نشست تا روزی به قدرت برسد و از آن مهم‌تر او قراردادی امضاء کرده بود که بر اساس آن ضمن آنکه پذیرفته بود هزینه تعداد بیشتری از سپاهیان انگلیسی را پرداخت نماید، مبلغی گزاف هم بابت نواب شدنش به انگلیسی‌ها تقبل نموده بود (Auber, 1837, p.159)؛ بدین صورت انگلیسی‌ها با مداخله در امر جانشینی، امتیازاتی به دست آوردند که با انتقال آرام و مشروع قدرت به وزیرعلی که مخالف آنان هم بود، به آن دست نمی‌یافتند. جالب اینکه با وزیرعلی بعد از برکناری، با احترام و اکرام برخورد کردند، بر خلاف خواسته سعادت علی او را در شهر بنارس نگه داشتند تا اگر سعادت علی به تعهداتش عمل نکرد، احیاناً به کمک درباریان حرمسرای آصف‌الدوله که به خاطر تولد

وزیر علی در دربار جشن گرفته بودند (کرمانشاهی، همان، ص ۳۳۴) به راحتی ثابت کنند که او فرزند واقعی آصف الدوله است و اشتباهی صورت گرفته است. سعادت علی با وجودی که به کمک انگلیسی‌ها به نوایی رسید، کوشش کرد مشکلات اود را برطرف کند. او خطر کمپانی را درک می‌کرد. وی طی نامه‌ای غیررسمی خاطر نشان ساخت: «شرکت اطمینان زیادی به صمیمیت و رفاقت من نمی‌کند. من را از ارشتم محروم کرد و سربازان و یگان‌های خودش را در سرتاسر قلمرو من مستقر کرده، کنترل من بر ایالات محلی در حال از بین رفتن است و به دستورات من هرچند جزئی و موقتی هیچ توجهی نمی‌شود» (Singah, Ibid, p.103).

ظاهراً کمپانی هند شرقی، در ابتدای سده نوزدهم تحت نظر ولسلی فرمانروای انگلیسی هند، مشغول اجرای طرحی بود تا قلمرو اود را به زور بگیرد و به حیات آن خاتمه دهد. ولسلی طی نامه‌ای در سال ۱۸۰۱ م از نواب سعادت علی خواست استعفا کند و مستمری سالیانه را بپذیرد یا نیمی از قلمرو خود را در ازای هزینه سربازانی که در اود مستقر بودند، به کمپانی واگذار کند. وقتی نواب به این درخواست ناعادلانه اعتراض کرد، ولسلی در پاسخ نارضایتی نواب، جمله مشهور خود، «من راضی هستم» را به کار برد (Ibid).

به هر حال بر اساس قرارداد تحمیلی ۱۸۰۱ م نواب پذیرفت بخشی از قلمرو خود را به انگلیسی‌ها واگذار کند؛ از جمله مناطقی که به انگلیسی‌ها واگذار شد، منطقه «روهیلکند» بود که با هزینه شجاع الدوله و کمک انگلیسی‌ها گرفته شده بود. گذشته از این، انگلیسی‌ها با به دست گرفتن روابط خارجی اود، آخرین گام را در سیطره بر اود برداشتند (Qaiser, Ibid, p.18) بدین ترتیب این حکومت در ابتدای سده نوزدهم به صورت یک ایالت کوچک و دست‌نشانده در قلمرو هند بریتانیا درآمد. سعادت علی تا پایان حکومتش به سختی توانست همین حکومت تحت سلطه انگلیسی‌ها را حفظ کند. از تحولات عمده دوران پسر و جانشینش غازی‌الدین حیدر که تنها پس از موافقت انگلیسی‌ها به قدرت رسید، تبدیل مقام

نوایی به پادشاهی بود که به منزله اعلام استقلال از امپراتوری نمادین، اما دارای مشروعیت مردمی مغول محسوب می‌شد. هدف انگلیسی‌ها از تحریک غازی‌الدین حیدر به برگزیدن عنوان پادشاهی (هالیستر، ۱۳۷۳، ص ۱۸۱) یکی قطع کردن مناسبات اود با امپراتور مغول در دهلی بود (Qaiser, Ibid, p.18) که به دلیل پیوستگی جغرافیایی و معنوی ممکن بود برای انگلیسی‌ها خطر ساز شود و دیگر با تراشیدن پادشاهی رقیب، اعتبار امپراتوری دهلی که با وجود اسمی بودن، نماد اتحاد مسلمانان و حتی هندوها محسوب می‌شد را کاهش دهند؛ با وجود این، در عصر پادشاهی او به دلیل کاهش اخاذی‌های مالی انگلیسی‌ها که بخشی از آن به دلیل تغییر دیدگاه انگلیسی‌ها از سرمایه‌داری از طریق زور به سرمایه‌داری عقلانی و همچنین آرامش مقطعی که بیشتر به دلیل درگیر شدن انگلیسی‌ها در سایر نقاط شبه‌قاره هند بود، به سلاطین اود مجالی داد تا ضمن افزودن بر تجملات دربار و پرداختن به حرمسرای خود، به امور فرهنگی و هنری بپردازند. در این دوره به تدریج «لکنهو» به لحاظ شکوه و پویایی فرهنگی و هنری، دهلی را در سایه فروغ خود قرار داد. زیباسازی لکنهو با ساختن قصرها و مساجد در دوران نصیرالدین حیدر، جانشین غازی‌الدین و محمد علی‌شاه و امجد علی‌شاه و واجد علی‌شاه تداوم یافت و شهر به شدت توسعه یافت. امجد علی‌شاه که به سبک معماری اروپایی علاقه داشت، نواحی امین آباد و حضرت عالی را به سبک مدرن ساخت. اسقف هبر که در سال ۱۸۲۸ م یک سال بعد از مرگ غازی‌الدین حیدر به لکنهو آمده بود، و جانشینانش را مهم‌ترین دوستداران و حامیان هنرمندان و موسیقی‌دانان می‌داند (kippen, 2005, p.6) طی دوره سلطنت واجد علی‌شاه که او را بزرگ‌ترین حامی هنرمندان دانسته‌اند، هنر به طور کلی و به ویژه نقاشی و موسیقی و رقص رشد بی‌سابقه‌ای کرد. او که خود موسیقیدان بود، تعداد زیادی از هنرمندان را زینت دربار خویش کرده بود (Banerji, 1984, p.23).

حکمرانان اود ضمن حفظ امنیت اجتماع شیعه و همین‌طور حفظ برتری قوانین

اسلامی در میان اکثریت هندو، با واگذاری اراضی به عنوان تیول به شیعیان و همین‌طور واگذاری امور دیوانی و کشوری و لشکری، آنان را در حد نخبگان حکومتگر در قلمرو خود که اکثریت با هندوها بود، مطرح ساختند؛ همچنین از طریق کمک‌های سخاوتمندانه به مقابر شیعی نجف و کربلا، ایجاد مدارس دینی و ساختن مساجد و حسینیه‌ها و اقامه باشکوه مراسم شیعی نظیر عزاداری عاشورا، کمک به علما و فقهای شیعی و پرداخت مستمری به طلاب دینی، تلاش‌های دینی، گسترده‌ای در گسترش و شکوفایی تشیع انجام دادند؛ برای مثال در دوران حکومت شجاع‌الدوله، فیض‌آباد پایتخت اود، به بزرگ‌ترین مرکز مذهبی و علمی شیعیان تبدیل شد و نواب مذکور همواره در بزرگداشت علما می‌کوشیدند. نواب آصف‌الدوله سالیانه برای مراسم عزاداری محرم مبلغی بیش از ششصد هزار روپیه هزینه می‌کرد (Athar Abbas, 1986, p.310-309). با این همه از مسائل مهمی که حکومت اود از حدود دهه سوم سده نوزدهم با آن روبرو بود، تصمیم انگلیسی‌ها به اجرای دستاوردهای مدرنیته غربی به‌ویژه در عرصه قضایی و آموزشی در هند بود: سلاطین اود اگرچه به اخذ تجملات لوکس و معماری و دستاوردهای تکنولوژیکی غربی علاقه‌مند بودند، اما در برابر سیستم قضایی و آموزش غربی بنا به دلایل دینی علاقه‌ای نشان ندادند (Leonard, 2000, p.21). ایستایی آنان در برابر رهاوردهای فکری و فرهنگی غرب که در برخی موارد با آموزه‌های شیعی در تضاد بود، باعث علاقه فراوان علما و حمایت گسترده از حکومت آنان شد؛ با این همه در سال‌های آخر حکومت خود آرام آرام به جذب رهاوردهای آموزشی غربی پرداختند که می‌توانست در شکل‌گیری نخبگان شیعی تحصیل کرده حائز اهمیت باشد؛ اما حذف غیرمنصفانه این حکومت توسط انگلیسی‌ها مانع چنین امری شد که لطامات جبران‌ناپذیری به جامعه شیعی هند زد.

در بررسی سقوط حکومت اود باید عوامل داخلی و خارجی را مورد توجه قرار داد. در عرصه داخلی واجد علی‌شاه که بعد از پدرش امجد علی‌شاه بر اریکه سلطنت

نشست، ظاهراً بیشتر از اسلاف خود اهل شعر و موسیقی بود و در حرمسرای او به غیر از همسر ارشدش چهار صد هم‌خوابه وجود داشت (Sidney, 2001, p.59) واجد علی‌شاه ذوق و سلیقه‌ای عالی داشت. او عاشق معماری و ایجاد باغ و بوستان بود؛ از جمله در باغ مشهور «نوروز باغ» که دو طرف آن نهرهای آب با فواره‌های زیبا تعبیه شده بود، سه قصر زیبا برای فصول تابستان و زمستان و فصل باران ساخت و غالب اوقاتش با رقاصه‌ها و موسیقیدانان و در میان پری‌رویان در مکانی به نام پریخانه صرف می‌شد. در کتاب عشق‌نامه یا خاطرات روزانه او که در آن از گل و بهار و عشق صحبت به میان آمده است، روحیه لطف و شاعرانه او متبلور است. ظاهراً این روحیه و توجه او به حرمسرا از یک سو باعث آشفته‌گی ساختار حکومتی شد و از سوی دیگر با سیاست جدید انگلیسی‌ها که وارد مرحله جدیدی از استعمار خود، یعنی الحاق حکومت‌های تحت‌الحمایه به قلمرو حاکمیت مستقیم هند بریتانیا شده بودند، سازگاری نداشت. از اواسط سده نوزدهم، انگلیسی‌ها به شیوه‌ای جدید و با شعار رهایی مردم از حکومت‌های مستبد، به حذف برخی دولت‌های تحت‌الحمایه خود پرداختند، اما در این به ظاهر دلسوزی‌های انگلیسی‌ها هم می‌توان روحیه طماع بورژوازی غربی را دید. دالھوزی مجری طرح سلطه بر حکومت‌های تحت‌الحمایه، بعد از الحاق حکومت نگ‌پور گفت: «تصاحب نگ‌پور توان نظامی ما را بیشتر و گسترش منابع بازرگانی ما را سبب خواهد شد و این خود موجبات نیرومندی روزافزون ما را در جهان فراهم می‌آورد».

پس از پیوستن این سرزمین‌ها اگرچه برای خانواده سلطنتی حقوقی بسیار مکفی در نظر گرفته می‌شد، اما بخش اعظم جواهرات سلطنتی به نفع کمپانی ضبط می‌گردید (S.chand, Ibid, p.179) و بدینسان ثروت‌های مردم هند که توسط حکام مستبد و به‌زور جمع‌آوری شده بود، به لندن سرازیر شد.

از اواسط سده نوزدهم، انگلیسی‌ها مدت‌ها ضمن صحبت از ناکارآمدی پادشاهی اود، از ظلم و ستم این حکومت بر مردم اظهار نگرانی می‌کردند و در

نهایت به سال ۱۸۵۶ تصمیم به حذف این حکومت گرفتند. انجام این مهم بر عهده ژنرال اوترام قرار گرفت. وقتی نامبرده برای ابلاغ حکم دالهوری به اود آمد و به دیدن واجد علی شاه رفت، او را در قصرش غمگین یافت. واجد علی شاه وقتی نامه دالهوری فرمانروای انگلیسی وقت هند را خواند، با ناباوری پرسید: «چه خطایی از من سر زده است؟ و سپس به اوترام گفت: حالا من چه کسی هستم؟ پیمان‌ها معمولاً توسط دو طرف نوشته و امضا می‌شود» (Ibid, p.571).

دالهوری از اوترام خواسته بود معاهده واگذاری اود را تحت هر شرایطی به امضای واجد علی شاه برساند. اوترام این کار را انجام داد، اما به قولش نسبت به واجد مبنی بر حفظ جاه و جلالش عمل کرد و به او اجازه داد تعدادی از موسیقیدان‌ها و درباریان‌ش را با خود به کلکته تبعیدگاهش ببرد و بدین ترتیب حیات این حکومت شیعی و یادگار ایرانیان در هند به پایان رسید. انگلیسی‌ها که قبل از این به کمک عوامل خود ثابت کرده بودند وزیر علی فرزند آصف‌الدوله نیست و او را برکنار کرده بودند، سعی کردند شواهدی مبنی بر عدم تعادل روانی واجد علی شاه ارائه دهند (هالیستر، همان، ص ۱۸۴) تا بدین ترتیب مثل همیشه کار خود را توجیه کنند. دالهوری در پایان ماجرای اود که به بهانه‌ی رهایی مردم اود از حکومت خودکامه صورت گرفت، به یکی از دوستانش نوشت: «بدین طریق ملکه ویکتوریا ملکه عظیم‌الشأن ما در مقایسه با دیروز صاحب اختیار پنج میلیون رعیت بیشتر و مبلغی بیش از یک میلیون و سیصد هزار پوند استرلینگ درآمد سالانه گردید. مصلحت این بود که در این زمینه معاهده‌ای به امضا می‌رسید» (گاردنر، ۱۳۸۳، ص ۴۴۲).

در سال ۱۸۵۷ م زینت محل که آخرین جلوه اقتدار بیگم‌های اود بود، برای به قدرت رساندن فرزندش برجیس قادر در رأس قیامی سهمگین قرار گرفت که مقدمه قیام بزرگ ضد انگلیسی ۱۸۵۷ م شد. حضور گسترده مردم و قتل عام انگلیسی‌ها نشان دهنده محبوبیت حکومت شیعی اود بود که با سرکوب قیام ۱۸۵۷ م توسط انگلیسی‌ها و پایان یافتن کوتاه حکومت برجیس قادر حیاتش به آخر رسید.

نتیجه

انگلیسی‌ها طی معاهدات پیاپی از یک سو بخشی از قلمرو اود را از آن جدا کردند و از طرف دیگر به بهانه‌های مختلف از حکمرانان اود مبالغی هنگفت اخاذی کردند و همین‌طور اجازه استقرار بخشی از سپاهیان انگلیسی را به بهانه دفاع از قلمرو اود در آن منطقه گرفتند که هزینه آنها بر عهده نوابان اود بود و بدین ترتیب با سربازان هندی که اصطلاحاً «سپوی» (سپاهی) نامیده می‌شد و پول خود هندی‌ها، به توسعه سلطه خود در شبه‌قاره پرداختند. از امتیازات مهم دیگر، اجازه استقرار نماینده انگلیس در دربار اود بود. وظیفه این نماینده گزارش رویدادهای دربار اود به فرماندار انگلیسی در کلکته و نفوذ در شخصیت‌های بلندپایه حکومتی و در نهایت بهره‌گیری از فرصت‌هایی چون کشمکش‌های داخلی در راستای منافع انگلیسی‌ها بود. در نهایت انگلیسی‌ها در ابتدای سده نوزدهم با در اختیار گرفتن مسائل خارجی اود، عملاً استقلال این سرزمین را از میان بردند و آن را کاملاً تحت‌الحمایه خود کردند و در نهایت در اواسط سده نوزدهم، به بهانه دروغین ناکارآمدی و استبداد، این حکومت را از بین بردند.

پیامد سقوط این حکومت برای شیعیان هند بسیار سنگین بود؛ از جمله مانع جذب تدریجی رهاوردهای مدرنیته، از جمله آموزش جدید که به کندی در اواخر حکومت آنها در جریان بود گردید؛ در نتیجه شیعه را از داشتن طیف نخبگان تحصیل کرده که لازمه عصر جدید بود، محروم ساخت. گذشته از آن، سقوط این دولت باعث شد علمای شیعی، مدارس دینی و به طور کلی اقلیت شیعه، حامی و پشتیبان خود را از دست بدهد و در اقیانوس عظیم هندوییزم دچار آشفتگی و سرگردانی شود. این عوامل در تبدیل شیعیان هند به اقلیتی مستضعف در سده بیستم نقشی اساسی داشت. بدینسان می‌توان گفت: شیعیان هند سخت‌ترین لطمه را از استعمار انگلیس متحمل شدند.

منابع

الف. منابع فارسی

۱. حجازی، میرزا سید علی خان؛ جام جم هندوستان؛ به کوشش غلامحسین مراقیبی؛ تهران: ملک، ۱۳۷۹.
۲. دولافوز، ت. ف؛ تاریخ هند؛ ترجمه سید محمدتقی فخرداعی گیلانی؛ تهران: کمیسیون معارف، ۱۳۱۶.
۳. شوشتری، میرعبدالطیف؛ تحفة العالم و ذیل تحفه؛ به کوشش صمد موحد؛ تهران: طهوری، ۱۳۶۳.
۴. کرمانشاهی، آقا احمد؛ مرآت الاحوال جهان‌نما؛ با مقدمه علی دوانی؛ تهران: اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵.
۵. گاردنر، براین؛ کمپانی هند شرقی؛ ترجمه کامل حلمی و منوچهر هدایتی خوشکلام؛ تهران: پژوه، ۱۳۸۳.
۶. محمد غبار، میرغلام؛ افغانستان در مسیر تاریخ؛ ج ۲، پیام مهاجر، ۱۳۵۹.
۷. مور، برینگتن؛ ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی؛ ترجمه حسین بشریه؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹.
۸. هالیستر، جان نورمن؛ تشیع درهند؛ ترجمه آذر میدخت مشایخ فریدنی؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.

ب. منابع لاتین

9. Ahsan, Jan Qaisar; *Art and culture*; Abhinay publication, 1996.
10. Charles William Oman Chandwick, *History of England*, Ayer publishing, 1972.
11. Edmund, Bruce; *The works of The rights honorable Edmund*, 2007.
12. George, Campbell; *Modern India*, published by J. Murry, London, 1852.
13. H.C. Irwin; *The garden of India or chapter on Oudh history*; Asian Education service, 2007.
14. Hamid, Afaq Qureshi; *The Mughals, the English the ruler of Awadh from 1722 To 1856*, Lucknow, Imperial Gazetteer of India, vol 19, 2003.
15. Lynn, Zastoupil; *John Stuart Mill and India*; Stanford University Press, 1998.
16. James, Kippen; *The tabla of Lucknow*; Cup Archive, 2005.
17. Karen Isaksen, Leonard; *Locating home: in Indian Hyderabad is broad*; Stanford

university press, 2000.

18. Mirgholam, Hussein khan; *siyar-ul - mutakherin history of Mahomedan power in India*, 1831.
19. Patrick, Tuk; *the east India company (1600-1858)*, Taylorand faranic, 1998.
20. Peter, Auber; *rise and progress of the British India*; publish by W.H.Allen, 1837.
21. Projesh, banerji; *pancein the thumri*; abhinave publication, 1984.
22. Rizvi Sayid Athar Abbas RI; *Asocio-intellectualhistory of isna Ashari shiism in India*, vol, 1986.
23. S.chand; *modern Indian history*, published by s.chand, Sidney; *historic lucknow* asian educationservice, 2001.
24. Surya narain, singah; *the kingdom of awadh*; mital publication, India, 2003.
25. josi. L. commans; *the rise of the in do-AfghanEmpire 1710-1780*; Brill 1995.